

## درست و نادرست در روانشناسی

نوشته ه. ی. آیزنک

ترجمه دکتر ایرج نیک آئین

شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۰

صفحه ۵۳۴

نامیده می‌شود و شامل مقولاتی از قبیل هیپنوتیزم، تله پاتی و غیب بینی و شفای معجز آسا و غیره است، به وجود آوردند. پاراپسیکولوژی از بدو پیدایش خود با شك و شبهه، و احیاناً مخالفت و نفرت، پزشکان روبه‌رو شد. این برخورد هنوز وجود دارد ولی در واکنشهای دوطرف تعدیلی پیدا شده است. سه ماه پیش در کنگره طب پیشگام که در اشتوتگارت آلمان غربی تشکیل شده بود، پزشکان و پژوهندگان از دعوت دکتر هانس بندر متخصص پاراپسیکولوژی دچار تعجب شدند ولی سخنان او را شنیدند. دکتر بندر نیز کار همکاران خود را دشوار نکرد. او از چیزی به نام «شفای معجز آسا» صحبت

# روانشناسی و شبه روانشناسی

دکتر عظیم وهازاده و دکتر حسن مرندی

کرد که هر پزشکی گاه و بیگاه در عمر حرفه‌ای خود با آن برخورد کرده است. این شفای معجز آسا بدون دلیل واضحی رخ می‌دهد و همیشه از حد امیدهای پزشک معالج فراتر می‌رود.

وی می‌گفت این گونه پدیده‌ها را نمی‌توان با علمی که ما امروز داریم کاملاً توضیح داد، اما می‌توان آنها را دقیقاً توصیف کرد. چون توصیف تجارب و تعریف مفاهیم آغاز هر علم است، دکتر بندر اظهار امیدواری کرد که در طی یکی دو نسل آینده معرفت بشری درباره این پدیده‌ها حاصل شود.

اما موضوع فقط در توصیف دقیق و توضیح کیفیت این پدیده‌ها نیست، صرف این که چنین پدیده‌هایی تا چه حد وجود دارند نیز موضوع بررسی است و دکتر آیزنک در کتاب خود، به نام «درست و نادرست در روانشناسی» در زمره کارهای دیگر، در مرحله اول به این کار پرداخته است. سلاحی که وی برای این کار در دست دارد علم، یا تحقیق علمی، است.

خواننده‌ای که با دکتر آیزنک آشنایی قبلی ندارد وقتی، بایان قاطع عنوان روی جلد کتاب روبه‌رو می‌شود حدس می‌زند که مؤلف - لاقلاً به اعتقاد خودش - معیار سنجش بسیار دقیقی در تمیز صحیح از سقیم در روانشناسی به دست آورده است که چنین با جرئت اعلام می‌کند که تکلیف همه چیز را در روانشناسی روشن کرده است.

آنجا که مؤلف کتاب خود را با نقل قولی از تی. ایچ. هاکسلی آغاز می‌کند که: «دانش چیزی جز عقل تربیت شده و مشکل نیست که تفاوتش با عقل سلیم مانند تفاوت یک سرباز کارگشته با یک سرباز نوخام است...»، نه تنها تکلیف خود را با علم یکسره می‌کند بلکه به خواننده امکان می‌دهد که با گرایش

«سرم‌ن دائماً تکان می‌خورد و گردنم به جلو خم بود. چشمانم داشت از حدقه درمی‌آمد و التهاب زیادی داشت. پشت من تقریباً به کلی فلج بود و به دشواری می‌توانستم حرف بزنم. بی‌اختیار و بدون دلیل آشکاری می‌خندیدم. به سختی نفس می‌کشیدم و از درد شدید بین شانه‌ها و لگنم دائمی عذاب می‌کشیدم. موقع راه رفتن تلوتلو می‌خوردم.»

این شهادت سرگرد دو هوسه بود که در قرن هیجدهم پس از چهار سال سرگردانی، برای معالجه نزد دکتر آنتوان مسمر رفت بعد از چهار ماه کاملاً درمان شد. روش این درمان، روان درمانی یا به اصطلاح طب قدیم ایران «علاج نفسانی» بود که بسیار سابقه داشت و نمونه‌های آن را در شرح خیال محمد بن زکریای رازی و ابن سینا دیدیم. اما آنچه تازگی داشت تعبیر دکتر مسمر از این روش درمان بود. او می‌گفت ماده سیالی به نام «مغناطیس حیوانی» وجود دارد که بخش و عملکرد آن زیر مهار اراده بشر است و می‌تواند بیماریهای عصبی را مستقیماً و بیماریهای دیگر را به‌طور غیر مستقیم درمان کند.

این تجربه و توضیح آن عواقب مهمی برای علم پزشکی در برداشت. از یک سو توجه پزشکان را به این نکته جلب کرد که بسیاری از علائم جسمانی بیماریها را می‌توان به کمک درمان روانی برطرف کرد و حتی بعضی از بیماریهای جسمانی می‌توانند منشاء روانی داشته باشند. این سلسله عواقب جنبه مثبت داشتند و به پیدایش و رشد روان پزشکی و شاخه بسیار مهم آن طب روان تنی کمک کردند.

اما کارهای دکتر مسمر نتایج دیگری نیز به بار آورد. عوامل شبه‌ما فوق طبیعی که با دانش قابل توجیه و توضیح نیستند وارد حاشیه علم شدند و کم‌کم در جنب روانشناسی جایی برای خود باز کردند و آن شاخه‌ای را که امروز به نام پاراپسیکولوژی

مؤلف آشنا شود و معیار او را در تشخیص درست از نادرست دریابد.

چون این کتاب نه برای معدودی کارشناسان برگزیده، بلکه برای همگان علاقه‌مند نوشته شده، آغاز سخن با عقل سلیم از دولحاظ بهجا و دقیق است. نخست اینکه مقوله علم را از برج عاج خود پایین می‌کشد و به خواننده معمولی جرئت می‌بخشد که در خویشتن لیاقت آن را احساس کند که چون دارای عقل سلیم است می‌تواند محلی در علم، اگر نه در متن لااقل در حاشیه آن، داشته باشد. دوم اینکه سرخی برای رسیدن به تعریف علم و رفتار علمی به دست می‌دهد.

منظور از عقل سلیم آن توانایی تحقیق و شناخت است که همه مردم در راه‌یابیهای روزمره برای تشخیص درست از نادرست به کار می‌گیرند. علم نیز تحقیق است ولی طبعاً هر تحقیقی علم نیست. شاید بتوان راهی برای توضیح بهتر قضیه پیدا کرد: هاکسلی در توصیف تمثیلی خود از دانش، اختلاف بین کار عقل سلیم و رفتار علمی را فقط از درجه کمی ذکر می‌کند و آن را نه در محتوی بلکه در صورت و روش کار می‌داند یا دقیقتر بگوییم، بحث فقط بر سر روش (متد) است.

### ناگفته

پیداست که علم به عنوان نوعی تحقیق باید از شکلهای دیگر تحقیق - از جمله نوع عقل سلیم - یا از نظر موضوع متمایز باشد یا روش. از نظر موضوع یا محتوی تحقیق گاهی این اختلاف مطرح می‌شود که عقل سلیم فقط با فوریتهای عملی سروکار دارد، حال آنکه علم منحصرأ محدود به کلیات پایا است. ولی واضح است که نشان دادن نارسایی این تفکیک اشکال چندانی نخواهد داشت: گمان نمی‌رود این همه علوم عملی صرفاً به علت کاربرد عملیشان غیر علمی تلقی شوند یا این همه معارف بشری ضرب‌المثلها و کلمات قصار که پرداخته عقل سلیم است در شمار فوریتهای عملی قلمداد شوند. به این جهت تمایز و اختلاف باید در زمینه روش کار جستجو شود. بهتر است - اگر بخواهیم مبنی مؤلف را دنبال کنیم - باز هم به عقل سلیم رجوع کنیم. عقل سلیم حکم ساده‌ای دارد: علم تحقیقی است کنترل شده در حالی که کار عقل سلیم چنین نیست. در واقع هم روش کاربرد عقل سلیم در مسائل روزمره باروش تحقیق علمی متضاد نیست بلکه فقط از نظر میزان دقت و وضوح اختلاف دارد، یعنی دانشمند بیشتر به امکان اشتباه توجه دارد و کوشش می‌کند دقت عمل خود را افزایش دهد. با این وصف واضح است که هنوز تعریف روشن کننده‌ای به دست داده نشده بلکه فقط اسمی گذاشته شده است و برای این منظور لازم است معنی کنترل روشن شود: منظور از کنترل چیست؟ یک روش تحقیقی وقتی کنترل شده است که محقق بتواند آن را با کفایت و کارایی در حل مشکلاتی که او را به تحقیق واداشته به کار ببرد. درجه این کارایی می‌تواند معیاری از میزان کنترل به شمار آید. همین کنترل کارآمد است که در دست مؤلف همچون واحد اندازه‌گیری برای سنجش درستی و نادرستی احکام و فرضیه‌های روانشناسی به کار رفته است و همان چیزی است که در سرتاسر کتاب معیار سنجش علمی بودن یا غیر علمی بودن مباحث قرار گرفته است.

دکتر آیزنک چنان از درستی و دقت معیار خود مطمئن است که با آن درصدد تحقیق درمرزهای دانایی برآمده‌است و در این کوشش حتی وقتی نتایج کاربرد روشهای مورد قبول خود را در مباحث مبهمی نظیر «پیش شناخت» ذکر می‌کند هیچگونه تعصبی را جایز نمی‌داند: «... چنین می‌نماید که امکان کمی در رد وجود پیش‌شناخت وجود دارد. چنین نتیجه‌ای هر اندازه هم که مخالف عادات رسوخ یافته اندیشه ما باشد ولی دقت آزمایشی و کارآمدی آماری آزمایش‌هاطوری است که انتقاد راناتوان می‌سازد.» (ص ۱۹۲)

پیش‌شناخت، چنان که از نام آن برمی‌آید توانایی دیدن آینده و پیشگویی آن چیزهایی است که روی خواهد داد. اطمینان مفرط دکتر آیزنک به صحت معیارهای سنجش خود، سبب شده است که در نتیجه‌گیری خود استعدادهایی را به ذهن آدمی نسبت دهد که منطقاً نمی‌توان از ذهن انتظار داشت. اگر توضیح دکتر بندر را، که در شروع این مقال آوردیم بپذیریم شاید بتوان امیدوار بود که در آینده کشف عوامل ارتباطی بین مغزها، تله‌پاتی را به نحوی توضیح دهد. اما پیش‌شناخت چیزی است که نمی‌توان آن را از دستگاه عصبی انسان انتظار داشت، اگر چه آمارها و تحلیل عوامل، حکمی به نفع امکان وجود آن بکنند. در این صورت باید در صحت این حکم شك کرد که روشهای آماری کارآمد در يك یا چند زمینه، می‌توانند به همه زمینه‌ها گسترش داده شوند و این همان تعمیمهایی است که آیزنک در بسیاری از موارد به شدت از آنها انتقاد می‌کند، ولی دلستگی او به معیارهای آماری سنجش، به وی امکان نمی‌دهند که در مورد تعمیم روشهای آماری خود به نظر انتقاد بنگرد.

\*\*\*

«درست و نادرست در روانشناسی» کتاب دوم از سری تألیفات سه‌گانه مؤلف است. کتاب اول «کاربستهای بهجا و نابجای روانشناسی» و کتاب سوم به نام «واقعیت و خیال در روانشناسی» نام دارد. خود مؤلف از این کار خود تحت عنوان «عمومی کردن روانشناسی مدرن» نام می‌برد. البته لفظ «عمومی کردن» نباید شخص رادچار اشتباه کند زیرا مؤلف در ساده کردن موضوعها و گشودن تعقیدات مباحث مبهم و بغرنج از توجه به ارزش و اعتبار علمی مطالب غافل نمانده است و اگر مراد نویسنده را از «عمومی کردن» همانا قراردادن روانشناسی علمی در دسترس گروه علاقه‌مندان دارای سواد کافی قبول کنیم به جرئت می‌توان گفت که او در این منظور خود موفق بوده‌است.

**معمولاً** مؤلفانی که به نوشتن کتابهای علمی برای عموم دست می‌زنند اغلب به مباحثی می‌پردازند که مقبولیت عامه یافته‌اند و از پشتوانه مدارک و شواهد عینی کافی برخوردار هستند: دکتر آیزنک با اقدام خود در زمینه عمومی کردن مسائل روانشناسی مدرن در واقع وظیفه دشوارتری را به عهده گرفته است. او می‌خواهد خواننده را با امکاناتی که در بطن روانشناسی علمی قرار دارد آشنا سازد. در این راه گاهی بالضروره بحث او از حقایق اثبات شده فراتر می‌رود و احياناً به خیالپردازی که این همه از آن اجتناب می‌ورزد می‌کشد

تأخدی که بعضی اوقات خواننده احساس می کند مؤلف خیلی دور رفته است. باوجود این او همیشه به یاد دارد که بخواننده بگوید کجا باوقعیات سروکار دارد و کجا خیالپردازی پیش گرفته است و هم دراین زمینه است که بازهم با نقل قولی از هاگسلی به منتقدانش جواب می دهد: «آنهايي که نمی خواهند ازواقعیات فراتر روند کمتر تاخود واقعیات می رسند.»

**دکتر آیزنک** از مدافعان اصلی روانشناسی علمی است و در کار تحقیق مثنی و روش کارآمدی دارد. او همه جا در پی نتایج قابل تحقیق و اثبات است و جز آن را غیر علمی می شناسد و از همین نظر است که هرگونه ذهنگرایی (سویژکتیویسم) را در روانشناسی مردود می شمارد. مخالفت او با روانکاوی نیز از همین جا است. او روانشناسی فروید را که نتیجه تعمیم تجارب شخصی وی در مورد چند بیمار است فاقد شواهدعینی می داند و در فصول مختلف کتاب خود، از جمله در تعبیر خواب (رؤیابگرایی) و «روانشناسی زیبایی شناسی» آن را بی اعتبار اعلام می کند. قطعاً او خصومتی باخود فروید ندارد بلکه تأکید او دراین زمینه حاکی از این نگرانی است که گاهی خیالپردازیهای ماهرانه مشکوک چون از شخصی به شخص دیگر منتقل شوند حکم واقعیات مسلم پیدا می کنند.

اگر بخواهیم برای او مکتبی تعیین کنیم بدون شك در میان طرفداران اصالت رفتار قرار خواهد گرفت ولی از علم رفتار کلاسیک که در تاریخ علم به واتسون منسوب است انحرافات پیدا کرده است و با ستایشی که در فصل «شخصیت و شرطی شدن» از پاولف به عمل می آورد و از به عنوان «بزرگترین روانشناس تاریخ کوتاه روانشناسی» اسم می برد، همچنین، توجهی که در مبنای رفتار درمانی به اصول شرطی شدن دارد می توان حدس زد در میان مکاتب مختلف اصالت رفتار به نظریه شرطی شدن بیشتر نظر دارد.

یکی از موارد اختلاف آیزنک با رفتارگری کلاسیک موضوع شخصیت است و بیشتر در همین زمینه است که نظریات و نوشته های او غالباً با کلمه «بحث انگیز» توصیف می شود.

دکتر آیزنک در مسئله شخصیت و سنجش علمی آن از دوسو مورد انتقاد است. در یک سو آن عده از منتقدانی قرار دارند که شخصیت انسانی را پیچیده تر از آن می دانند که قابل تقسیم به اجزای مشکله اش باشد و در این زمینه هرگونه کوششی را از پیش محکوم به شکست می دانند.

آیزنک پیچیدگی شخصیت انسانی را دقیقاً تأیید می کند ولی معتقد است فقط اقدام و عمل می تواند نشان بدهد آیا سنجش علمی شخصیت شدنی است یا نه. او هیچ دلیلی نمی بیند که در این زمینه از به کار بستن روش امتحان شده علمی که در زمینه های دیگر نتایج مثبت فراوان داشته است، صرف نظر کند. دکتر آیزنک به این توصیه کلارک ماکسول معتقد است که «در مطالعه مباحث پیچیده باید همه توجه را روی عواملی از موضوع که برای ما قابل مشاهده و تغییر دادن است متمرکز کنیم و بقیه را که برای ما نه قابل مشاهده اند و نه قابل تغییر دادن، به دست فراموشی سپاریم.»

درسوی دیگر منتقدان وی آن عده از روانشناسان تجریمی جای دارند که تأکید آیزنک را روی شخصیت اغراقی می دانند. آنها استدلال می کنند که در روانشناسی نیز مثل سایر علوم اساساً فقط وابستگی متغیرها مطرح است. بدین ترتیب احتیاجی به فرض مقولاتی نظیر شخصیت، سرشت و جز آنها نیست. آیزنک این قیاس ساده را در مورد روانشناسی اشتباه می داند. به عقیده او به علت این حقیقت که افراد از هم متمایز هستند فردیت باید در معادله دخالت داده شود. این دخالت طبعاً رابطه فونکسیونل ساده و معمولی متغیرها را بهم می زند. او معتقد است افراد چه از لحاظ کیفیات ارثی و چه از نظر کیفیات محیط از هم متمایز هستند و روانشناسی بدون قبول این پیچیدگی که ناشی از همین خصوصیت شخصیت است راه به جایی نخواهند برد. در همین استدلال است که آیزنک از رفتارگری کلاسیک دور می افتد. از آنجا که یک کار عمده مؤلف در روانشناسی مدرن در نظریه شخصیت است و نتایج آن را در اغلب استنتاجات خود به کار می برد (فصول مختلف بخش دوم کتاب) جا دارد توضیح بیشتری داده شود.

## هواداران رفتارگری کلاسیک اصطلاح شخصیت را

زاید می دانند. واتسون بنیادگذار و مبلغ بزرگ رفتارگری، در سال ۱۹۳۰، درباره شخصیت چنین می نویسد: شخصیت «مجموعه همه آن فعالیتهای فرد است که در جریان یک مشاهده واقعی نسبتاً طولانی که برای گرفتن اطلاعات مطمئن کافی باشد قابل کشف است». در واقع هم اگر قبول شود که همه یادگیری بر مبنای اصل تشکیل ارتباط بین انگیزه (S) و پاسخ (R) جریان دارد و در این میان اگر جایی برای شخصیت جستجو شود فقط می تواند همان مجموعه رفتارهای شخص باشد. همین فرمول R-S رفتارگری بود که از ابتدا مورد انتقاد شدید قرار گرفت و هواداران رفتارگری را بر آن داشت که راه چلهای جستجو کنند. کوششهای هال و تولمن نمونه های از این جستجو است. بالاخره، به تدریج این توجه پیدا شد که بین تحریک و پاسخ یک سازواره یا اورگانیزم (O) جای دارد. آیزنک قراردادن اورگانیزم را در میان R و S با توجه به واقعیات ابتدایی زیر ضروری می داند: نخست اینکه تحریک مشابه در اورگانیزمهای مختلف واکنشهای مختلف ایجاد می کند. دوم، تحریک مشابه در اورگانیزم واحد همیشه به جواب مشابه منجر نمی شود بدین ترتیب، در هر دو حالت مداخله دادن اورگانیزم ضروری به نظر می رسد. برای این کیفیت اورگانیزم دو توضیح می توان داد: نخست اینکه ممکن است اورگانیزمها از لحاظ طرحهای تقویت کننده سابق از هم متمایز باشند یعنی اگر بخواهیم ساده تر بیان کنیم چگونه واکنشهای ما در مقابل تحریکات مختلف تا حدودی به کم و کیف یادگیریهای گذشته مربوط می شود. البته این هیچ مطلب تازه ای نیست و عقل سلیم هم به اهمیت یادگیریهای گذشته در فعالیتهای کنونی توجه داشته است ولی تردیدی نمی توان داشت که قبول این واقعیت با به کار بستن ساده و مستقیم اصل انگیزم- پاسخ در روانشناسی مغایرت دارد. نکته دوم که شاید همان قدر جالب و مهم باشد و در عین حال

است که قصد «مزاحمت» نداشته است. گاهی نیز خواننده فقط گرفتار سلیقه خاص مترجم می‌شود. دژگمانی به جای بدگمانی، ویر به جای حافظه نمونه‌هایی است از این قبیل.

با تمام دقتی که مترجم در سرتاسر کتاب به کار برده است معیناً به‌ندرت کم دقتی‌هایی در ترجمه لغات به چشم می‌خورد. مثلاً در صفحه ۱۸ کلمه *a fortiori* به «به‌طور فطری» و کلمه *delinquency* به «عقب افتادگی» ترجمه شده است در صورتی که اولی دقیقاً به معنی «به‌اقوی دلیل» یا «به‌طریق اولی» و دومی به‌معنوم «بزهکاری و ولگردی» است. در بعضی موارد این قبیل غفلتها معنی جمله را به کلی مغشوش کرده‌است. به‌عنوان مثال، در صفحه ۱۶۶ *suit of the card* که به‌معنی نوع خال ورق است به‌دسته‌ورق ترجمه شده. در نتیجه توضیح آزمایش نامفهوم مانده‌است. یاد در صفحه ۱۰۶ کلمه *writing a sonnet* در عبارت *writing a sonnet* به‌جای نوشتن به‌سروتن ترجمه شده و احیاناً کدورت خاطر اهل شعر فراهم آمده است، از این قرار: «زیر توپ زدن، سروتن غزل، در دریاچه پریدن یا روی نام کاندیدایی خط کشیدن اینها همه فعالیت‌های ارادی هستند که به‌وسیله استخوانبندی انجام می‌شوند به‌این ترتیب که استخوانها توسط ماهیچه‌ها...» همین طور در صفحه ۴۹ عبارت *near and far vision* که به معنی دید نزدیک و دور است به نزدیک‌بینی و دوربینی برگردانده شده‌است که مفهوم کاملاً دیگری دارند.

به‌ندرت ترکیب‌های زبان اصلی از نظر تیزبین مترجم دور مانده و انحرافات در معنی به‌وجود آورده است مثلاً جمله زیر از صفحه ۱۷ متن اصلی:

a discussion of the odds in horse racing and...  
is no less statistical for being popular and  
widespread

در صفحه ۱۱ کتاب به‌شرح زیر ترجمه شده‌است: «بحث برسر برد مسابقه اسبدوانی و... چون عمومی و متداول شده است دیگر آماری نیست» در حالی که به‌نظر می‌رسد منظور نویسنده این بوده است: «بحث برسر امکانات برد در مسابقه اسبدوانی و... به‌این سبب که مقبول عام و متداول شده است، از اعتبار آماری نیفتاده است.» □

کمترا شناخته شده‌است این واقعیت است که افراد ممکن است از نظر ساختمانی در مورد متغیرهایی از هم متمایز باشند. متغیرهایی که چگونگی پاسخها را در قبال تعدادی از انگیزه‌ها تعیین می‌کنند. بدین ترتیب است که دکتر آیزنک مداخله دادن اورگانسیم را از اجزاء اصلی هر گونه روانشناسی مبتنی بر انگیزه - پاسخ می‌شناسد و اصلاح فرمول *R-S* را به‌صورت *S-O-R* مطرح می‌کند. او با شروع از همین نظر با به‌کار گرفتن روشهای تجربی دقیق و استفاده از محاسبات پیچیده آماری تحلیل عوامل درصد جستجوی محورهای اصلی شخصیت برآمد و دوم محور عمده درونگرایی - برونگرایی و ثبات و عدم ثبات هیجانی را به‌عالم روانشناسی عرضه کرد. همین طبقه‌بندی محوری است که در فصول مختلف کتاب در بحث راجع به جنبه‌های مختلف فعالیت‌های فرد مورد استفاده مؤلف قرار گرفته است.

\* \* \*

با در نظر گرفتن محدودی کتابهایی که در سالهای اخیر بر مبنای مکاتب گوناگون درباره مسائل مختلف روانشناسی تألیف یا ترجمه شده است، آثار مربوط به روانشناسی علمی در زبان فارسی بسیار ناچیز است. در چنین وضعی مسلماً اقدام به ترجمه کتاب آیزنک می‌تواند برای علاقه‌مندان معتدلم باشد و همت مترجم در اقدام به این امر ستودنی است. کتاب نشر روان و یکدستی دارد و کوشش مترجم در حفظ دقت علمی معانی و مضامین پیداست. نکته جالب در کار ترجمه، استفاده تا حد ممکن از لغات و معادل‌های فارسی است و با توجه به تعداد نسبتاً زیاد لغات و ترکیبات جالب و گویا باید قبول کرد که مترجم در این کار غالباً موفق بوده‌است. ناگفته نباید گذاشت که اصرار مترجم در این زمینه گاهی درک معانی را برای خواننده مشکل کرده‌است. در صفحه ۳۵۸ چنین می‌خوانیم: «پاسخهای مشروطی که به‌طور مؤثری فرونشاندن نشده‌اند، ماهها و سالها بر جای می‌مانند، به‌طوری که به‌هیچ شیوه بخردن پذیر نمی‌توان به‌فراروند کارپذیر فراموشی توسل جست». همین‌طور در صفحه ۶۷: «... از سوی دیگر حضور آشکارای گروهی از مردان جوان است که منتج به کشمکی بین تلقین و تصورات مبنی بر اخلاق‌شناسی و اخلاقی که از راه فراروند طولانی فرهیزش دراو جایگیر شده بود، گردید» البته مترجم با گذاشتن لغات متن اصلی در زیرنویس در واقع نشان داده

